

بررسی و تحلیل تأثیر مهاجرت ایرانیان به هند بر توسعه تشیع در عهد تیموری

جواد جعفری^۱
سید محمد جمال موسوی^۲

چکیده

هجرت ایرانی تباران به شبه قاره هند، پیشینه ای دیر و دور دارد. این مهاجرت ها از قرون اولیه اسلامی و با مهاجرت بسیاری از زرتشتیان ایرانی آغاز شد و پس از آن از قرون ششم و هفتم هجری شایع گشت و در دوره تیموریان هند به اوج خود رسید. مهاجرت در این دوره به گسترش و رشد تشیع در هند انجامید. این پژوهش که با روشی توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزار کتابخانه ای صورت گرفته، قصد دارد مهاجرت ایرانیان به شبه قاره را در عهد تیموریان هند، مورد بررسی قرار دهد تا به این پرسش اصلی پاسخ دهد که این دسته از مهاجرت ها، چه سهمی در توسعه تشیع در هند داشته است. در ضمن به علل مهاجرت ایرانیان به هند و بررسی تاریخچه این پدیده بپردازد و گروه های کوچنده را تقسیم بندی کرده و نقش هر کدام را در گسترش تشیع ارزیابی کند. نتایج حاکی از آن است که مهاجرت ایرانیان در این دوره از مهم ترین عوامل گسترش تشیع در هندوستان بوده و علل متعدد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی اسباب مهاجرت ها را فراهم ساخته و مهم ترین گروه های کوچنده که در گسترش تشیع در هند نقش داشته اند عبارت اند از سادات، علمای دینی، صوفیان و عرفا، شاعران و ادبا.

واژگان کلیدی

تشیع، مهاجرت، شبه قاره هند، تیموریان هند، ایرانیان.

-
۱. کارشناسی ارشد تاریخ تمدن اسلامی مجتمع آموزش عالی تاریخ، سیره و تمدن اسلامی (جامعه المصطفی العالمیه).
 ۲. دکتری تاریخ تمدن اسلامی و استاد همکار مجتمع آموزش عالی تاریخ، سیره و تمدن اسلامی (جامعه المصطفی العالمیه).

مقدمه

مهاجرت انسان‌ها و اقوام مختلف به یک سرزمین دیگر را نمی‌توان فقط یک انتقال جغرافیایی تلقی کرد. مهاجرت دربرگیرنده‌ی نوعی جنبش و حرکت اجتماعی و فرهنگی است و ارتباط وثیقی با کلیت هنجارها و روابط مسلط بر اجتماع دارد. افراد معمولاً به سبب نارضایتی و تفاوت در شرایط مختلف، به جهت دستیابی به زندگی بهتر و رضایت‌بخش‌تر و رهایی از اوضاع ناگوار خویش، اقدام به هجرت می‌نمایند. سرزمین بزرگ و پهناور هندوستان در طول تاریخ به سبب موقعیت جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی خود، مهاجرپذیر بوده و جامعه‌ی آن به‌نوعی از اختلاط اقوام مهاجر گوناگون شکل گرفته است. این سرزمین پر از نعمت و ثروت، گاه یورش‌گران و گاه مهاجران را به سمت خود کشانده است به گونه‌ای که بعضاً مهاجمان-مهاجران ساکن آن شده و گاه پس از غارت و یا برخورداری از نعمت، از آن بازگشته‌اند. این سرزمین به‌ویژه از رنسانس به بعد و تکامل صنعت دریانوردی، آماج رویاهای دور و نزدیک قدرتمندان شده و از همین رو، پذیرای بیشترین نوع اندیشه‌ها و عقاید مختلف بوده است؛ می‌توان ادعا کرد هیچ دیاری چون هندوستان محمل این همه عقیده و فرهنگ نبوده است (ارشاد، ۱۳۶۵: ۱۹۸). صفت هفتاد و دو ملت از این رو کاملاً برازنده‌ی این دیار عجیب است. نکته قابل توجه و جالب در مورد شبه‌قاره هند این است که بنیاد حکومت در طول قرن‌های متوالی، نمودی مهاجرتی داشته است و همیشه سلاطین دکنی، ترک، افغان، مغول و ... در رأس ساختارهای حکومت‌های هندوستان قرار داشته‌اند. در مراسم جشنی در دستگاه سلطان غیاث‌الدین بلبن، حتی وقتی رژه‌ی لشکریان شرح داده می‌شود از سواران سیستانی، غوری، سمرقندی، کرد، لر، عرب و ... نام برده می‌شود که شمشیر بر دوش در رکاب سلطان می‌رفتند و شادی می‌کردند و مجلس جشن و نیز نوروز را به شیوه پادشاهان و دربار عجم برگزار می‌کردند (فرشته ج ۱، بی‌تا، ۷۵). مهاجرت ایرانیان، در این میان رنگی برجسته‌تر داشته است. مهاجرت از ایران در دوره‌هایی از تاریخ شدت بیشتری پیدا کرده است؛ پس از حمله اعراب، همراه با حملات غزنویان، در بحبوحه حمله مغولان و نیز در عصر صفویه. اگرچه مهاجرت از ایران، پیش از اسلام هم آغاز شده بود و مغان زرتشتی در زمان امپراتوری آشوکا، آیین پرستش آتش و خورشید را در هند رواج داده بودند (تاراجند، ۱۳۴۳: ۳-۱۰) همواره و از قرون نخستین اسلامی شیعیان نیز در میان این مهاجران از ایران بوده‌اند. البته تشیع در هند پیشینه‌ای طولانی دارد و برخی روایت‌ها آن را به صدر اسلام هم برمی‌گردانند اما عصر مغولان و سلسله تیموریان هند، برای شکفتگی تشیع در هند مهم‌ترین دوران است.

تیموریان هند که در اوایل قرن دهم هجری (۱۶ میلادی) به وسیله بابر شکل گرفت و چیزی در حدود سه و نیم قرن به درازا کشید، بستری مناسب و آماده برای رشد و توسعه مذهب شیعه در هند فراهم کرد. در این دوره که مصادف با تسلط صفویان بر ایران است، روابط سیاسی ایران و هند نیز در شرایط بسیار خوبی بود. همین مسئله و نیز سیاست تسامح و آزادی مذهبی تیموریان هند باعث شد اقشار و گروه‌های مختلفی از ایران صفوی به هند روی آورند و با چنان استقبال روبه‌رو شوند که حتی به بالاترین مناصب حکومتی و نظامی و فرهنگی دست یابند. نفوذ تشیع در این دوران باعث شد به تدریج بسیاری از بزرگان خاندان امپراتوری و حاکمان به تشیع بگرایند و هند مأمی برای شیعیان از اقصی نقاط دیار اسلامی گردد. این پژوهش قصد دارد نقش این جریان مهاجرت را در رشد و توسعه تشیع در هند بررسی و تحلیل کند. لذا به دنبال بررسی و پاسخ دادن به علل این مهاجرت‌ها، پیشینه آن، آغاز مهاجرت در دوره تیموریان هند و تقسیم‌بندی گروه‌های مهم مهاجری است که در توسعه شیعه نقش داشتند تا تأثیر آن را ارزیابی کند.

علل و انگیزه‌های مهاجرت

درباره انگیزه‌ها و علل مهاجرت ایرانیان به هندوستان در طول دوره‌های متفاوت، عقاید و نظریات مختلفی مطرح شده است. به‌طور اجمال می‌توان به برخی از آن عوامل چنین اشاره کرد: یورش طوایف و اقوام گوناگون از بیرون همچون مغولان و یا جنگ و شورش‌هایی داخل امپراتوری ایران همانند شورش افغان‌های قندهار که سبب نابسامانی اوضاع ایران شد و امواج مهاجرت به هندوستان را شدت و افزایش داد (ارشاد، ۱۳۶۵: ۱۶۱). فشارها و تنگناهای سیاسی که در ایران برای برخی افراد یا گروه‌ها به وجود می‌آمد (سنجر کاشانی، ۱۳۸۸: مقدمه).

مسائل و عوامل فرهنگی و انگیزه‌های مادی حاصل از آنکه معمولاً باعث مسافرت و مهاجرت‌های انفرادی و شخصی می‌شده است (مجیب، ۱۹۷۲: ۲۳).

اسباب و انگیزه‌های عقیدتی-مذهبی؛ این مورد به‌خصوص مربوط به کوچ‌ها و مهاجرت‌های جمعی است که به‌ویژه در دوران سلجوقیان و تیموریان در ایران، صورت می‌گرفت و شیعیان در نواحی ایران و عراق مورد تعقیب و ایذاء و شکنجه و زندان قرار می‌گرفتند (حکمت، ۱۳۳۰: ۳۴۱). انگیزه‌های تجاری و صرفاً مادی که معمولاً توسط بازرگانان صورت می‌پذیرفت (همان:

۳۴۵).

بی‌شک، اسباب و انگیزه‌های مهاجرت‌های صورت گرفته محدود به این موارد نیست، لیکن از آن‌رو که هدف ما در این پژوهش تأثیر و نقش این‌گونه از مهاجرت و مسافرت‌ها در توسعه تشیع است به همین موارد بسنده می‌کنیم. اینک برای تمهید و بحث به‌طور گذرا نظری می‌افکنیم به سلسله مهاجرت‌های ایرانیانی که پیش از مغولان هند به هندوستان انجام شده است.

مهاجرت از ایران پیش از عهد مغولان هند

به‌طور کلی از سوی شاهان و امرای مسلمان هندوستان، پذیرش و استقبال خوبی از مهاجران مسلمان ایرانی و عرب و ترک صورت می‌گرفته است و جالب اینکه این پذیرش تا حدی بوده که بعضاً به ایشان، سزاوار شایستگی‌شان، مناصبی هم اعطا می‌شده که مواردی از این‌دست به‌وفور در تاریخ ذکر شده است. به‌عنوان مثال می‌توان به دوران حکومت برادرزاده سلطان غیاث‌الدین بلبن در نیمه دوم سده سیزدهم میلادی اشاره کرد که در بخشش و مردم‌نوازی و مجلس‌آرایی زبانزد بود و از تمام بلاد اسلامی آن روزگار -از مصر و شام تا خراسان و ترکستان- بسیاری از فضلا و شعرا و علما به دیدار وی و به امید برخورداری از فرصت‌های مادی و فرهنگی که در نزد او فراهم بود، به دربار وی آمده از کرم او مستفیض شده و بعضاً به دیار خویش باز می‌گشتند. (فرشته ج ۱، بی‌تا: ۷۸). مثال بارز دیگر دربار پادشاهان بهمنی است که در مورد آن نقل است دربار وی به سبب تعدد ایرانیان چنان بوده که همچون یکی از دربارهای ایرانی به نظر می‌رسیده است. هنگامی که سلطان احمد بهمنی «احمدآباد» را در مرکز دکن ساخت، قصری به نام دارالاماره در آنجا بنیان نهاد. شاعر، عارف و مورخ پارسی‌گوی، شیخ آذری اسفراینی که از محبوبان سلطان بود، کتاب شعری در ثنای سلطان احمد بهمنی سرود و آن را بهمن‌نامه نامید و به شاه تقدیم کرد. سلطان احمد به این سبب چنان او را نواخت و از بذل و بخشش خود بهره‌مند ساخت که شیخ، خانواده و خاندانش را نیز از ولایت خویش به آنجا فراخواند. همچنین شاه دستور داد تا ملا شرف‌الدین مازندرانی - خطاط مشهور - دو بیت از اشعار شیخ آذری را نوشت و سنگ‌تراشان آن را بر لوح سنگی حک کردند و بر دروازه قصر نصب شد. شیخ آذری که از مروجان زبان فارسی در آن منطقه بود پس از مدتی به همراه صله‌های فراوان و هزینه سفر به زادگاه خویش بازگشت (همان: ۳۲۵ و ۳۲۶). همچنین خاندان‌های قدرتمندی همچون

عادلشاهی، نظامشاهی و درباریان ایشان، پناهگاه و ترغیب‌کننده تعداد زیادی از نخبگان اهل تشیع - به‌ویژه از ایران - در هندوستان بودند و دربار ایشان همواره ملجأ افاضل شیعیان بود. در نیمه قرن دهم هجری، به دعوت شاه طاهر و شاه جعفر - دو برادر شیعه که در دربار نظامشاهیان جایگاهی والا و درجه بلندی داشتند و خود از مروجان تشیع در منطقه بودند - بسیاری از اهل ادب و علم به دکن آمدند و از برکت جمع این فضلا، احمدنگر را گلستان ارم می‌خواندند. از جمله این مدعوین می‌توان به ملامحمد نیشابوری، ملاعلی گل استرآبادی، ملاعلی مازندرانی، ملارستم جرجانی، ملاعزیز گیلانی، ملامحمد استرآبادی، ایوب ابوالبرکه و ... نام برد (همان، ج ۲: ۱۱۶).

مهاجرت از ایران در عهد تیموریان

روند مسافرت و مهاجرت از بلاد اسلامی - به‌ویژه از ایران - به هندوستان که پیش از عهد تیموریان آغاز شده بود با قدرت گرفتن تیموریان نیز تداوم پیدا کرد. بسیاری از ادبا و شاعران بزرگ فارسی‌زبان ایران، در عهد بابریان روی به هندوستان نهادند. از این جمع کثیر بسیاری با صله‌ها و ثروت بسیار به ولایات خویش بازگشتند و بسیاری نیز در هند رحل اقامت افکندند و در همان‌جا روی در نقاب خاک کشیدند. از نمونه اخیر می‌توان به حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ه) و از نمونه دیگر می‌توان به صائب تبریزی (قرن ۱۱ ه) اشاره کرد (اکرام، ۱۳۳۳: ۶) به نقل از منابع بسیار در دربار مغولان و تیموریان هند، اگرچه تعداد ایرانیان کمتر از تورانیان بود، لکن به سبب شایستگی‌ها و استعداد فراوان ایرانیان ایشان مناصب بهتر و مهم‌تری در دربار پادشاهان هند داشتند و در میانشان علماء، ادیبان و شعراء، عرفاء، پزشکان، مشاوران و لشکریان و ... بیشتری دیده می‌شد (افشاریزدی، ج ۳، ۱۳۶۱: ۱۳۳). از همین رو به سبب این پراکندگی و فراوانی، مهاجران به هند را، ناظر بر تأثیرشان بر هدف مورد نظر ما یعنی توسعه دادن مذهب تشیع، گزینش و دسته‌بندی کرده و مبحث خود را ادامه می‌دهیم.

تقسیم‌بندی مهاجران

سادات بارهه

در تاریخ تشیع، سادات، همواره نقش پررنگی در مهاجرت‌ها و گسترش مذهب تشیع در اقصی نقاط جهان داشته‌اند. مهاجرت سادات شیعه از نخستین سده اسلامی آغاز شده و در طول اعصار و قرون پس‌از آن ادامه داشته است. لذا نخستین گروهی که در توسعه آموزه‌های شیعی و

محبت اهل بیت، حق و فضل تقدم دارند این گروه هستند. سادات از گروه‌های بزرگ و مهمی هستند که به سرزمین هند نیز روی آورده و در توسعه و شکل‌گیری مذهب شیعه در آن دیار اهمیت و نقش به سزایی داشته‌اند. مهاجرت سادات به هند را نمی‌توان مانند گروه‌های سازمان‌یافته در نظر گرفت چرا که ایشان، در هر زمانی و هر فرصتی که می‌یافتند در دوره‌های مختلف، گاه انفرادی و گاه جمعی، به هندوستان رهسپار شده‌اند؛ اما در عصر مغولان کبیر هند، سادات بارهه در گسترش مذهب تشیع در شبه‌قاره، نقش پر رنگی داشته‌اند. باید به این نکته توجه داد که مراد ما از نقش افراد یا گروه‌ها در گسترش تشیع بدین معنا نیست که ایشان به صورت سیستماتیک و هدفمند اقدامات و اعمال ویژه‌ای را برای توسعه و شکل‌گیری تشیع انجام داده و پیگیری کرده‌اند؛ چرا که به سبب انواع محدودیت‌های سیاسی - اجتماعی انجام چنان اقدامات سیستماتیک احتمالاً نه مدنظر بوده و نه امکان وقوع داشته است و قطعاً با خطرات و مشکلات عدیده‌ای همراه می‌شده است. همواره نفس وجود و حضور افراد و گروه‌های شیعه، به شناسایی و شکل‌گیری و گسترش اندیشه و فرهنگ شیعی یاری رسانده و بذر این عقیده و فرهنگ را در مناطق و جوامع مختلف پراکنده و کاشته است. به هر روی چنانکه گفتیم، از مهم‌ترین و مشهورترین گروه‌های شیعی که پیش از عهد مغولان هند به شبه‌قاره هند هجرت کرده‌اند و کارهای مهمی در منطقه از ایشان به یادگار مانده است، سادات بارهه هستند. در وجه تسمیه این گروه نظرات متعددی است و مهم‌ترین آن، اینکه پس از ورود به هند در دوازده روستا اقامت گزیدند و در گویش و زبان محلی باره به معنای دوازده است لذا به سادات دوازده‌گانه یا بارهه مشهور شدند. نسب ایشان به ابوالفرج واسطی از مردم عراق می‌رسد که در هنگام یورش هلاکوخان به بغداد با دوازده پسرش به هند رفت که این نیز می‌تواند وجه تسمیه دیگری برای ایشان باشد. این خاندان بین دو رود گنگ و جمن در منطقه‌ای مظفرنگر می‌زیسته‌اند (آزاد، بی‌تا: ۷۳۲). سادات بارهه از حدود قرن نهم هجری در کنف حمایت خضرخان قرار گرفته و نفوذشان رو به افزایش نهاد. ایشان در هنگام جنگ و لشکرکشی اکبر با اسکندر شاه سور، ابتدا در سپاهیان اسکندر بودند. امپراتوری سور، حکومتی افغان و حاکم بر مناطق شمالی هندوستان بود. اسکندر سور در جنگ شکست خورد و به اجبار عقب‌نشینی کرد و به قلعه مانکوت گریخت. مدتی بعد مقاومت قلعه در هم شکست و اکبر به پادشاهی رسید و خاندان سادات بارهه نیز به اکبر شاه پیوستند (همان: ۷۳۳). پس از پیوند سادات بارهه به اکبر شاه، قدرت وی فزونی گرفت و تسلطش بیشتر شد. اکبر شاه به نشانه سپاس و قدردانی به سید محمد که ریاست خاندان بارهه را

بر عهده داشت، منصب و مقام چهارهزاری داد. فرزندش سید محمود هم شایستگی فراوانی در حکومت مغولان نشان داد و در حال رسیدن به مقامی مشابه پدرش بود که به شهادت رسید. خاندان سادات بارهه خدمات شایانی به مغولان هند کردند و سرداران جنگی بزرگی همچون سید عبدالله و سید عبدالمطلب و ... را در این راه تقدیم کردند. از همین رو به فداییان دولت اکبری مشهور شدند (همان: ۷۳۵).

از خدمات سادات بارهه به تشیع می‌توان به این اشاره کرد که از آنجا که شیعیانی معتقد و متنفذ بودند، عده زیادی از شیعیان دیگر را در دربار وارد ساخته و به خدمت گرفتند و بدین ترتیب به قدرت‌گیری شیعیان در هندوستان کمک‌های شایانی کردند. از جمله باعث شدند میرسعادت‌علی که پدربزرگ خاندان نوابان اوده بود به دربار مغولان وارد شود و نفوذ یابد. میر سعادت‌علی همان کسی است که نوادگان وی، بعدها، یکی از قوی‌ترین دولت‌های شیعی را در منطقه اوده هندوستان، بنیان نهادند. لذا همراهی، اعتبار و نفوذ ایشان در دولت قدرتمند اکبری از یک طرف و میدان دادن به شیعیان دیگر در حکومت از سوی دیگر، از اهم اقدامات ایشان در توسعه تشیع در شبه‌قاره است.

علمای دینی

از تتبع در منابع تاریخی چنین برمی‌آید که در دوره مغولان هند، نهادهای علمی و آموزشی ویژه و مستقل شیعی در هندوستان نبوده است. مع‌الوصف، می‌دانیم که عده کثیری از عالمان دینی در همان عصر، در هندوستان می‌زیسته و در حال فعالیت علمی و دینی بوده‌اند. سؤال اینجاست که این علما در کجا پرورش یافته بودند و این وضعیت چگونه امکان داشت؟ پاسخ ساده است؛ مهاجرت علما از سایر بلاد؛ به‌ویژه از ایران به هند.

شاهد بزرگ این ادعا، قاضی نورالله شوشتری - شهید ثالث - است که در عهد اکبر شاه به هند آمد و به منصب قضا دست یافت و در رواج مذهب شیعی نقش بسیار مهمی داشت. اساساً علمای دینی که به هند مهاجرت کردند با توجه به دانش و اعتبار ایشان، سهم به‌سزایی در معرفی صحیح و تبلیغ تشیع داشته‌اند اما با وجود زحمات و نقش برجسته این گروه - به نسبت سایرین - ناشناخته‌تر باقی مانده‌اند؛ فلذا دروازه‌ی تحقیق و پژوهش‌های بیشتر در این زمینه، همچنان گشوده است و بسیار ضروری می‌نماید. فی‌الحال، فعالیت‌های ارجمند علمای دینی شیعه در هند و ردّپا و نقش ایشان را در شکل‌گیری، ثبات و توسعه تشیع در این دیار، باید در

واکنش‌های علمای دینی سنی‌مذهب، نسبت به ایشان پیگیری کرد و نمایاند.

از بزرگان صوفی و علمای نامدار اهل تسنن در هند، شیخ احمد سرهندی ملقب به مجدد الف ثانی (احیاگر هزاره دوم اسلام) است که در حدود چهارصد سال پیش در گذشته است. او که از اهل تسنن متعصب بود کتابی علیه تشیع با عنوان «رساله در ردّ روافض» نگاشت که تأثیر بسیاری در محدودیت شیعیان ایجاد کرد. او در کتاب خود در اشاره‌ای که به انگیزه و سبب نگارش اثر خود می‌کند، مطالبی را عنوان می‌سازد که در پرتو آن می‌توان به روشنی اوضاع و شرایط مذهبی را در زمان حکومت اکبر شاه دریافت و فعالیت‌ها و نقش علمای شیعه را در هندوستان آن زمانه، ترسیم کرد. بخشی از آن چنین است:

«... بعضی از طلبه‌ی شیعه که متمرّد این حدود بودند، به این مقدمات افتخار و مباهات می‌نمودند و در مجلس امرا و سلاطین این مغالطات را شهرت می‌دادند. این حقیر در هر مجلس و معرکه و مشافهه به مقدمات معقوله و منقوله رد آن‌ها می‌کرد...» (اکرام، ۱۹۹۷: ۲۴۴). از مطالب سرهندی چنین برمی‌آید که علمای شیعه، آشکارا تشیع خود را اظهار و به‌طور علمی درباره آن مناظره و گفتگوی علمی می‌کرده‌اند و کارشان چنان تأثیرگذار و توجه برانگیز بوده که از محافل علمی، به مجالس بزرگان و درباریان و سلاطین راه پیدا کرده بودند و نوک پیکان تبلیغات ایشان، در بالاترین درجات اجتماعی سیاسی نفوذ و پذیرش داشته است. همچنین، علمای اهل سنت چنان از تأثیر ایشان بر اکابر و اعیان احساس خطر می‌کرده‌اند که ناگزیر از عکس‌العمل و موضع‌گیری‌های جدی بوده‌اند.

صوفیان و عارفان

تصوف را می‌توان به‌عنوان نقطه تلاقی و اشتراک فرهنگ اسلام و ایران و هند در نظر گرفت. دور از واقعیت نیست اگر بنیاد تصوف در هند را یک پدیده وارداتی و مهاجرتی تلقی کنیم. این نقطه مشترک فرهنگی-معنوی فراهم‌کننده‌ی مهاجرت‌های مداوم و متناوب صوفیان و عارفان در دوره‌های مختلف بوده که گاهی از هند به ایران (به‌ویژه خراسان) و گاهی از ایران (به‌ویژه خراسان) به‌سوی هند صورت می‌پذیرفته است. به اعتقاد پروفیسور تاراچند تصوف در سرزمین ایران، به شکل یک نهضت مبادله در خراسان بزرگ -مبادله مستقیم افکار ایرانی و هندی- رشد و پرورش پیدا کرد. چنانکه از روایات و گزارش‌های سیاحان و جهانگردان برمی‌آید، بوداییان بسیاری در مناطقی از خراسان بزرگ -احتمالاً بامیان و بلخ- معابد و صومعه‌هایی

داشتند و بدین ترتیب انتشار عقاید و اندیشه‌های بودائی در شکل‌گیری بنیان‌های اندیشگی - فلسفی عرفان و تصوف در ایران بزرگ، تأثیر ویژه و نقش به سزایی داشته است. هم‌اکنون روست که خراسان بزرگ، مولد و پرورشگاه عرفای نامدار و بزرگی مانند شبلی، بایزید بسطامی، ابوالحسن هجویری، ابراهیم ادهم، غزالی، سنایی، مولوی بلخی، عطار نیشابوری، جامی، ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری و ... امثالهم بوده است. بعضی از همین صوفیان و شاگردانشان راهی هندوستان شدند و به انتشار عقاید و مسلک خویش پرداختند. تاراچند در کتاب خود، بسیاری از صوفیان مهاجر را معرفی می‌کند که از آن جمله‌اند: نظام‌الدین اولیا، جلال‌الدین تبریزی، معین‌الدین چشتی، بهاء‌الدین زکریا، فریدالدین گنج‌شکر، امیر کبیر سید علی همدانی و بخش اعظم متصوفه‌ای که او نام می‌برد اهل ولایات خراسان بزرگ - افغانستان و شرق ایران امروزی - هستند (تاراچند، ۱۳۴۳: ۳-۱۰).

ناظر بر شواهد تاریخی می‌توان چنین بیان کرد که عرفان و تصوف اسلامی در هندوستان، از حدود قرن دوم و به‌ویژه قرن سوم هجری پدیدار گشت؛ به‌عنوان شواهدی بر این مدعا باید به این مثال‌ها توجه داد: ملاقات دو عارف مشهور ابوعلی سندی و بایزید بسطامی (متوفای ۲۶۱ یا ۲۶۴) (احمد، ۱۳۶۶: ۵۱). مسافرت منصور حلاج به هند (م ۳۰۹) (شیمل، ۱۳۷۳: ۶۷) سکنی گزیدن نخستین صوفی، شیخ صفی‌الدین کازرونی (م ۳۹۸) به فرمان شیخ ابواسحاق کازرونی - شیخ او - در منطقه اوچ از سند (اکرام، ۱۳۳۳: ۷۲). مسافرت و اقامت تبلیغی شیخ حسین زنجانی (م ۴۲۰) به پنجاب جهت تربیت و دستگیری سالکان. همچنین سفر هجویری صاحب کشف‌المحجوب به فرمان ابوالفضل ختلی پیر و مراد وی (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۷۰-۷۱).

ورود تصوف به‌عنوان یک طریقت به هند، حدوداً هم‌دوره با فتوحات غوریان بوده است. در سده ششم هجری بعضی از فرق صوفیان خراسان و آسیای مرکزی به هند هجرت کردند؛ نخستین این فرقه‌ها، سلسله چشتیه و سهروردیه بود. تبلیغات و فعالیت‌های طریقت چشتیه عمدتاً در مناطق اجمیر و بعضی از نقاط پنجاب و نیز دهلی، اوتارپرادش و بهار بود. سلسله سهروردیه نیز بیشتر در مناطق سند، ملتان و برخی از مناطق پنجاب به فعالیت می‌پرداخت. از دیگر فرق مشهور و مهم تصوف در هندوستان، قادریه، نقشبندیه و شطاریه است (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۲۰۴).

فرقه‌ها و سلسله‌های صوفیان هند

هندوستان مأمن و ملجأ بسیاری از طریقت‌ها و فرق صوفیان است؛ به‌طوری که بعضی از

فرق صوفیه، امروزه تنها در شبه‌قاره حضور و حیات دارند. در ادامه بحث به برخی از سلسله‌های مشهورتر و مؤثرتر اشاره خواهیم کرد.

چشتیه

نافذترین و مشهورترین فرقه از فرق صوفیان هند، طریقت چشتیه بوده که قرن‌هاست اهمیت و دایره‌ی نفوذ خود را حفظ کرده است (شیمل، ۱۳۷۳: ۳۵۱). مؤسس این طریقت معین‌الدین چشتی که بعدها به اجمیری نیز شهرت یافت، به روایتی در سیستان و به روایتی در چشت از توابع هرات و به روایتی از سمرقند بوده است و در منطقه فرهنگی خراسان بزرگ پرورش یافت. وی سفرهای بسیاری در ایران و عراق انجام داد و به روایتی در ۵۶۱ هجری به منطقه اجمیر در هند رفته و در آنجا رحل اقامت افکند. وی از مریدان عارفی بزرگ به نام شیخ عثمان هارونی از روستای چشت از توابع هرات بوده و گویا به همین سبب، طریقت وی به چشتیه نامدار گردیده است (فرشته، ج ۴، بی‌تا: ۳۷۵-۳۷۸). بسیاری از بزرگان دیگر این طریقت نیز از دیگر مناطق، به هند مهاجرت کرده بودند. قطب‌الدین بختیار کاکي، جانشین معین‌الدین چشتی شد و جانشین قطب‌الدین، فریدالدین گنج شکر -معروف به بابا فرید- بود. طریقت چشتیه به وسیله ایشان در پنجاب و دهلی توسعه پیدا کرد (شیمل، ۱۳۷۳: ۳۴۵-۳۴۷). جانشین و خلیفه فریدالدین، یعنی نظام‌الدین اولیا (م ۷۲۵) از مهم‌ترین مشایخ این طریقت در هند است که به «سلطان المشایخ» مشهور گشت که شاعران نامداری چون امیر خسرو دهلوی و امیر حسن سنجری، از مریدان وی بودند و شهرت این دو شاعر، باعث شهرت نظام‌الدین اولیا در میان اهل تصوف ایران شد (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۲۱۸). این طریقت در دوران دو مرشد بزرگ -نظام‌الدین اولیا و نصیرالدین چراغ دهلی- به وسیله سید محمد گیسو دراز (م ۸۲۵) تا نواحی گلبرگه هند و به پایمردی شیخ سراج‌الدین (م ۷۵۸) تا نواحی بنگاله توسعه پیدا کرد. چشتیه در هند به چند شاخه مهم دیگر منشعب شد و پیروانی دیگر یافت؛ از جمله طریقت نظامیه که منسوب به نظام‌الدین اولیاست و طریقت صابریه که منسوب به شیخ علی صابر (م ۶۹۰) است. هریک از این انشعابات خود به چند شاخه دیگر نیز تقسیم شده است (کاظمی، ۱۹۷۸: ۱۸۱). شیخ عبدالقدوس گنگوهی (م ۹۴۵) بعدها در قرن نهم هجری، شاخه اخیر را در هند رواج بخشید. مداومت بر طهارت و وضو، کم‌خوری، کم‌گویی، ذکر جلی، ارتباط قلبی و درونی با مرشد، چله نشینی با آداب خاص و روزه و نماز و ... از تعالیم اصلی این شاخه از طریقت چشتی است (همان: ۱۸۲). نوعی زهد سیاسی- اجتماعی نیز در طریقت چشتیه به چشم می‌خورد؛ به این صورت که اکابر و مشایخ آن، از قبول

هدایا و عطایای حکومتی و سلطنتی اجتناب می‌ورزیدند و فقط به هدیه‌های عمومی و مردمی که اصطلاحاً فتوح نامیده می‌شد، بسنده می‌کردند. حتی برخی از صوفیان چشتی، به کار پرداخته و مزارع و زمین‌های خشک و بایر را آباد و مهیای زراعت می‌ساختند؛ اما با توسعه این طریقت در ولایات و عمومیت یافتن آن در شهرها، این سلوک زهد آمیز رنگ باخت و بعضاً دیده می‌شد که ایشان همچون برخی از راهب‌های هندو و بودیست، کو به کو و منزل به منزل به تکدی‌گری می‌پرداختند و اکابر ایشان نیز دیگر از پذیرش نزولات و هدایای حکومتی دوری نمی‌جستند. همچنین برای سالکان و مریدانی که هنوز در مدارج ابتدایی‌تر بودند، داشتن شغل و یا حتی مناصب دیوانی و حکومتی نیز، جایز دانسته می‌شد (احمد، ۱۳۶۶: ۵۳-۵۷).

سهروردیه

این سلسله صوفیانه به ابو نجیب عبدالقاهر بن عبدالله سهروردی - عارف سده ششم - نسبت داده می‌شود. پس از وی، شهاب‌الدین عمر بن محمد سهروردی، سلسله‌جنبان این طریقت می‌گردد که البته نباید وی را با سهروردی، فیلسوف نامدار یا همان «شیخ اشراق» اشتباه گرفت. سهروردیه، پس از چشتیه مشهورترین و مهم‌ترین فرقه صوفیه در هندوستان بوده است. سهروردیه در هند، به پایمردی و کوشش بهاء‌الدین زکریا (م ۶۶۱) رواج یافت که معاصر با معین‌الدین چشتی بوده است. فعالیت‌های بهاء‌الدین همچنین باعث توسعه و رواج اسلام در منطقه پنجاب نیز گردید. خانقاه وی در ملتان، کانونی جهت انتشار اسلام و معارف و تعلیمات تصوف بود و شاگردان و معتقدان بسیاری در مناطق سند و پنجاب یافت. بعد از او به ترتیب، فرزند و نوه‌اش، صدرالدین محمد عارف (م ۶۸۴) و رکن‌الدین عالم (۷۳۵) خلافت وی را به عهده گرفتند و سپس این مقام در میان خویشان و منتسبین به ایشان امتداد یافت (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۲۱۷-۲۱۵). این سلسله در منطقه اُچ توسط سید جلال‌الدین سرخ‌پوش بخاری و نوه او ملقب به «مخدوم جهانیان» گسترش یافت. مخدوم جهانیان، فرقه‌ای به نام جلالیه را که بر اساس نام پدر بزرگش بود، به وجود آورد (شمیل، ۱۳۷۳: ۳۵۴). سهروردیه، توسط جلال‌الدین تبریزی (م ۶۴۲) به منطقه بنگال رفت و شیوع یافت و تا هنوز هم ادامه دارد. یکی دیگر از خلفای مهم بهاء‌الدین زکریا، میرسیدعثمان ملقب به «لعل شهباز قلندر» است که مشرب وحدت وجودی داشت و سهروردیه و قلندریه را با هم درآمیخت (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۳۴۱ و ۳۴۲).

کبرویه

این سلسله که به نجم‌الدین کبری منسوب است دارای دو انشعاب اصلی است؛ نخست

همدانیه و دوم فردوسی. سلسله کبرویه در خراسان، «رکنیه» نام داشت که «همدانیه» شاخه کشمیری، از همان است و میرسیدعلی بن شهاب همدانی (م ۷۸۵) را سرسلسله آن می‌شمارند (رضوی، ج ۱، ۱۳۸۰: ۲۹۹). او که سفرهای بسیاری به کشمیر داشت، علاوه بر رواج کبرویه، زبان فارسی و هنر ایرانی را نیز در منطقه کشمیر شایع ساخت. در حدود سی و هفت هزار شاگرد و مرید برای وی برشمرده‌اند که رقمی قابل توجه است. شاگردان وی نیز همچون او، در رواج اسلام، تصوف و زبان فارسی بسیار کوشیدند. در زمان وی مساجد و خانقاه‌هایی با نام و عنوان حضرت امیر (ع) بنا شد و خود وی با تأسیس کتابخانه‌ای بزرگ در کشمیر، خدمات علمی و فرهنگی بسیاری ارائه داد. میر سید محمد همدانی فرزند او نیز در کشمیر فعالیت می‌کرد. شاخه اشرفیه از کبرویه، توسط یکی از مریدان سیدعلی به نام اشرف جهانگیر سمنانی (م ۸۰۸) تأسیس شد (رضوی، ۱۳۷۶: ۲۹۶).

قلندریه

مغولان ایران و آسیای مرکزی، زمینه‌ساز حرکت قلندران به‌سوی هندوستان شدند. این سلسله در قرن هفتم در مناطق هند رایج گشت. اکابر قلندریه روابطی نزدیک با بزرگان و پیروان سهروردیه و چشتیه برقرار کردند و بر ایشان تأثیر گذاشتند؛ به‌طوری‌که شخصیتی معروف چون لعل شهباز قلندر، به قلندران پیوست و آموزه‌ای از سهروردیه و قلندریه را پدید آورد (احمد، ۱۳۶۶: ۶۶). تعداد بسیاری از پیروان و مریدان سلسله بخاری نیز به او پیوستند. برخی از قلندریه سلسله خود را به شاه نعمت‌الله ولی منسوب می‌کردند. برخی از قلندرانی که به نعمتی-قلندری شهرت داشتند از قرن ۹ تا ۱۱ در هند، اهمیت بسیاری یافتند (رضوی، ج ۱، ۱۳۸۰: ۳۰۴-۳۰۶). سرمد کاشانی شاعر، از شخصیت‌های مهم قلندریه بود که تحت حمایت «دارا شکوه» قرار داشت. مشهور است که وی در حال سرور و وجد و سماع، عریان می‌گشت و به سبب همین بدعت‌ها، «اورنگ‌زیب» وی را اعدام کرد. اصطلاح قلندر در هند امروز، شأن و منزلت خود را از دست داده و بیشتر بر افراد متکدی و آواره‌ای اطلاق می‌شود که معمولاً از طریق نمایش‌های خیابانی با چارپایان امرار معاش می‌کنند. از قلندریه شاخه‌ای به نام حیدریه، منشعب شد که شیخ ابوبکر حیدری (قرن هفتم) از مشاهیر ایشان است. حیدریه کم‌کم رو به زوال رفت؛ اگرچه افرادی منسوب به ایشان تا چند قرن بعد نیز در هند وجود داشتند (همان؛ ۳۰۷-۳۰۹). مناسک و آیین‌های حیدریه، بسیار شبیه به شاخه رفاعیه بوده است (همان؛ ۳۱۰).

مداریه

بدیع‌الدین قطب‌المدار، سلسله‌ای صوفیانه به نام مداریه ایجاد کرد. او از مردمان شام بود و در حدود قرن نهم هجری به هندوستان کوچید. مریدان و اتباع این طریقت با پیروان چشتیه در ارتباط بودند اما عقاید و مناسک ایشان آمیزه‌ای از صوفی‌گری و هندوئیسم بود. ایشان جامه مرتاضان را به تن می‌کردند و بر خود خاکستر و خاشاک می‌مالیدند و عادت به تدخین چرس و حشیش داشتند. همچنین مشهور است که به فرایضی چون نماز و روزه چندان توجه نمی‌کردند. اعضای این طریقت که تا قرن سیزدهم ادامه داشت به «دُفلی» نیز مشهور بودند؛ چرا که طبل یا دهلی کوچک را با خود داشتند و احتمالاً نوعی سماع به وسیله آن انجام می‌دادند. امروزه در مناطقی از پاکستان عده‌ای به مداری مشهورند که به وسیله دف و برخی حیوانات نمایش برگزار می‌کنند (احمد، ۱۳۶۶: ۶۷).

برخی فرق دیگر:

تصوف در شبه‌قاره، ریشه و وسعت بسیار دارد و فرقه‌های کوچک و بزرگ بسیاری از صوفیان در هند فعالیت داشته‌اند که نام بردن و معرفی همه آن‌ها در این مجال مقدور نیست. از دیگر فرق و سلسله‌های صوفیانه در هند می‌توان به نقشبندیه، شطاریه، نعمت‌اللهیه، قادریه، عیدروسیه، اولیای غازی و ... اشاره کرد که هریک از آن‌ها خود شاخه‌های متعددی نیز دارند. جهت اطلاعات بیشتر در این زمینه، می‌توان دو کتاب «تاریخ تفکر اسلامی در هند» و «تاریخ تصوف در هند» مراجعه کرد (اطلاعات در منابع و مأخذ).

سهم متصوفه در تشیع

طریقت‌ها و فرق صوفیه در هند، علاوه بر رواج عقاید خاص خویش در گسترش و شایع ساختن اسلام و به‌ویژه مؤلفه‌های تشیع نیز سهمی مهم و قابل‌توجه بر عهده داشته‌اند. جذابیت تعلیمات معنوی و اخلاقی تصوف برای عامه مردم باعث می‌شده است که به‌عنوان یک شبکه مؤثر تبلیغی عمل کند و آموزه‌های شیعیان، بدون هیچ مانعی توسعه و رواج یابد. درست است که فرقه‌های صوفیه اغلب در بستر عقیدتی اهل سنت قرار داشته‌اند، اما علاقه و اعتقاد همه صوفیان به‌طور خاص به حضرت علی (ع) – که نزد همه صوفیان جایگاه والایی دارد و قطب معنوی و باطنی ایشان است – و نیز سایر اهل‌بیت (ع) باعث شده که احترام و محبت معصومین (ع) از این طریق در دایره‌ای وسیع و بانفوذی عمیق گسترش یابد. در هندوستان، به‌طور خاص دو سلسله چشتیه و سهروردیه (و نیز برخی فرق و شاخه‌های دیگر صوفیانه) محبت و اعتقاد بسیاری به

اهل بیت را نشان داده‌اند. رباعی مشهور خواجه معین‌الدین چشتی در مدح و منزلت امام سوم شیعیان امام حسین (ع) قرن‌هاست که سینه‌به‌سینه و محفل به محفل، در مجالس مختلف مذهبی و معنوی خوانده و شنیده می‌شود و شهرتی فراگیر دارد:

شاه است حسین، پادشاه است حسین دین است حسین، دین‌پناه است حسین

سر داد، نداد دست در دست یزید حقاً که بنای لاله است حسین (کاظمی، ۱۹۷۸: ۲۵).

اهمیت و شهرت این رباعی در شبه‌قاره هند درست همانند اشعاری چون «این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست؟» و یا «باز این چه شورش است که در خلق عالم است» در ایران است. سلسله چشتیه در ارادت به علی (ع) و خاندان وی مشهورند و بسیاری از مشایخ و اکابر این طریقت همچون نظام‌الدین اولیا و نصیرالدین چراغ دهلی و خواجه محمد گیسودراز، امیرالمؤمنین علی (ع) را در علو مقام، مروّت و عظمت روحی از خلفای پیشین خود بالاتر و والاتر دانسته‌اند و معرفی کرده‌اند. (رضوی، ۱۳۷۶: ۲۵). همچنین درباره سید جلال‌الدین بخاری که از اکابر سهروردیه بود - و حتی برخی روایات وی را مخالف تشیع معرفی کرده‌اند - گفته‌اند که چنان علاقه و محبتی به معصومین (ع) داشت که ارادت به ایشان، از شروط و ویژگی‌های خانقاهش در منطقه اوج بود. محبت به اهل بیت در میان صوفیان هند چنان شدید بود که بسیاری از مریدان شیخ مخدوم جهانیان، مخصوصاً در منطقه گجرات در قرن نهم، شیعه اثنی‌عشری شدند. معروف است که بزرگان و مشایخ خانقاه مخدوم جهانیان در اواخر قرن هجدهم میلادی در یک اعلان عمومی، گرویدن خود را به مذهب شیعه دوازده‌امامی آشکار ساختند. ایشان کوشش فراوانی به خرج دادند تا برای عموم مردم استدلال کنند که اساساً مخدوم جهانیان شیعه‌مذهب بوده اما به سبب مسائل اجتماعی و سیاسی توریه و تقیه می‌کرده است (همان: ۲۵۱-۲۵۲). از دیگر محبان اهل بیت در میان صوفیان هندوستان، اهل طریقت قلندریه‌اند. قلندرها را باید از کسانی به شمار آورد که به تدریج از ترویج‌دهندگان محبت اهل بیت شدند (رضوی، ج ۱، ۱۳۶۶: ۲۵۲). قلندران به ابیات و اشعاری که در وصف علی (ع) بود، تعلق خاطری ویژه داشتند و شاعران و اکابر ایشان، خود اشعار بسیاری در ثنای امیرالمؤمنین و اهل بیت سرودند. از جمله اشعار و ابیات فراوانی از «لعل شهباز» به فارسی و سندی، در مدح امام علی و اهل بیت به جا مانده که همچنان در میان مسلمانان شبه‌قاره مشهور و زبانزد است:

حیدریم قلندرم مستم بنده مرتضی علی هستم (کاظمی، ۱۹۷۸: ۴۲).

با رسیدن امواج تصوف شیعی و کسانی چون میرسیدعلی همدانی، علاءالدوله سمنانی و نیز

میردادن شاه نعمت‌الله ولی به شبه‌قاره، جریان تشیع در هند و به‌خصوص کشمیر قوت گرفته و شدت یافت (همان: ۲۶۱-۲۶۷). از دیگر فعالیت‌ها و اعمال صوفیان که- البته برخی مواقع نیز موجبات دردسرها و گرفتاری‌هایی نیز برایشان فراهم می‌ساخت- در انتشار و نفوذ محبت امامان شیعی و تبعاً مذهب تشیع در قلوب توده مردم سهمی به سزا ایفا کرد، آیین سماع و سرود بود؛ چرا که بیشتر اشعار و آوازهایی که در این محافل خوانده می‌شد و تبدیل به مناسک و آدابی محبوب شده بود، در ارتباط با اهل‌بیت و به‌ویژه امام علی (ع) بود. قدرت کلام و تأثیر روانی و عاطفی این اشعار و ادای خالصانه آن‌ها همراه با آیین سماع، بیش‌ازپیش عشق و ارادت امامان شیعه را در قلوب مخاطبین حک می‌کرد و دروازه‌ی دل‌ها را برای پذیرش مذهب تشیع می‌گشود. اگرچه در تمام مدت دوره تیموریان کمابیش مجالس سماع صوفیانه برقرار بود اما در دوره‌هایی نیز به سبب نفوذ فقیهان و مخالفت ایشان با موسیقی، محافل سرود و سماع رنگ باخته و بی‌رونق گشت؛ اما علیرغم موانع و محدودیت‌های مقطعی، آیین سماع همچنان و هنوز زنده مانده و از پس قرن‌ها تا به امروز ادامه یافته است؛ به‌طوری‌که امروزه در نقاط مختلفی از شبه‌قاره مجالس قوالی و سماع و سرودخوانی معنوی برگزار می‌شود که برانگیزاننده حالات عرفانی به‌ویژه ارادت و محبت به اهل‌بیت است. سماع و اشعار عرفانی آن به‌ویژه درباره امام علی و امام حسین- حتی در موسیقی هند نیز تأثیر گذاشته است.

شاعران و ادیبان

کوچ شاعران و ادبای فارسی‌زبان به هندوستان از سراسر ایران بزرگ فرهنگی، پدیده‌ای رایج بوده و انگیزه‌ها و عوامل مختلفی داشته است. فرهنگ‌پروری و سخاوت امرا و پادشاهان تیموری از یکسو و مشکلات اجتماعی- سیاسی و نیز نیازهای اقتصادی و فرهنگی شاعران مهاجر از سوی دیگر، همچنین فضای امن و آرام و خلّاقی که در دربار تیموریان و پیرامون آن شکل گرفته بود، از مهم‌ترین علت‌های کوچ چشمگیر شاعران ایرانی، به شبه‌قاره هند است. گاهی حتی انگیزه‌های ساده و عجیبی برای مهاجرت شاعران به هندوستان نقل شده است؛ مثلاً درباره عرفی شیرازی مشهور است که چون در ایام جوانی به آبله دچار شده بود و زیبایی خود را از کف داده بود به هند مهاجرت کرد. زندگی آسوده‌ای که دربار تیموریان برای شعرا فراهم می‌ساخت، چنان بود که بسیاری، برای همیشه از وطن مألوف خویش می‌گذشتند و هندوستان را وطن خویش قرار می‌دادند. چنانکه کلیم کاشانی که به مقام ملک‌الشعرایی دربار تیموریان رسیده بود، بارها در اشعار

خویش موضوع تعلق خاطر خود را به هندوستان - گاهی حتی بی‌علاقگی خود را به بازگشت به وطن اصلی - عنوان کرده است. البته برخی هم بنا بر گرفتاری‌هایی، ناچار به ترک و تبعید خودخواسته از ایران می‌شدند. چنانکه حیدر کاشانی - از شاعران دربار صفوی - که به سبب هجو شاه‌عباس در حبس و در انتظار عواقبی دردناک بود، به مجرد یافتن فرصتی، به هندوستان کوچید و در آنجا منزلتی یافت. پس از چندی نیز، فرزند جوان شاعرش محمد هاشم متخلص به سنجر هم به او پیوست. سنجر از شاعران مشهور دربار جلال‌الدین اکبر و ابراهیم عادلشاه بود. وی را با عرفی شیرازی سنجیده‌اند. سرانجام نیز در بیجاپور هندوستان درگذشت (سنجرکاشانی، ۱۳۸۸: مقدمه). در میان گورکانیان بیش از همه، نورالدین جهانگیر و پسرش شاه‌جهان، در ترویج زبان فارسی و تشویق سخن‌سرایان مهاجر و بومی، سعی بلیغ نموده و در این راه بذل و بخشش فراوان کرده‌اند. سلسله گورکانیان حق بسیاری بر ادب فارسی دارد و شعرای ناموری چون عرفی، تجلی، نظیری، کلیم، صائب و ... و صدها شاعر دیگر را در کنف حمایت خویش پرورده و بدین‌وسیله بر ذخایر ادبی شیرین فارسی افزوده است (صبا، ۱۳۴۳: مقدمه). ادب‌دوستی و مهمان‌نوازی شاهان مسلمان هند به حدی بود که گاهی به‌طوری ویژه شعرایی را شخصاً به دربار خویش دعوت می‌کردند. به‌عنوان مثال از محمودشاه که از سلسله پادشاهان بهمنی منطقه دکن بود، چنین مواردی بسیار نقل شده است. مهم‌ترین دعوت وی، فراخواندن خواجه حافظ شیرازی از طریق میر فیض‌الله اینجو است. جالب آنکه حافظ ابتدا این دعوت را پذیرفت اما به سبب روحيات خاص خود و هراس از سفر، پشیمان شد و به شیراز بازگشت. همچنین نقل است که فرزند غیاث‌الدین بلبن در نیمه دوم سده هفتم هجری، سعدی شیرازی را دعوت کرده بوده که ظاهراً سعدی به خاطر ضعف جسمانی و کهولت سن از پذیرش آن خودداری کرده است (فرشته، ج ۱، بی‌تا: ۷۹). فارسی‌دوستی و ادب‌پروری شاهان و شاهزادگان هندی به حدی بود که علاوه بر علاقه به شعر و ادب پارسی، خود در وادی سرایش و شاعری گام نهاده و اشعاری زیبا سرودند؛ به‌طور نمونه اسکندر شاه لودی (افغان) که ۸۹۴ تا ۹۲۳ فرمانروایی داشت و در شعر «گلرخ» تخلص می‌کرد و یا زیب‌النساء شاهدخت مشهور گورکانی که هم شاعر و هم خوشنویس ماهر بود و تخلصش در شعر «مخفی» بود. مخفی در شعر پیرو سبک هندی و تحت تأثیر عرفی بود و شماره‌ی اشعار وی را حتی تا پانزده هزار بیت نیز یاد کرده‌اند (مخفی، ۱۳۶۲: ب-د).

جریان مهاجرت شعرا و ادبا از ایران به هند، در عهد فرمانروایی تیموریان هند، اوج گرفت و شدت یافت. پیشینه‌ی این شعرا در دستگاه تیموریان جذب شدند و این پذیرش، باعث می‌شد عده

کثیری از شعرا تنها به همین انگیزه مهاجرت کنند. شاعران تازه وارد، معمولاً به نزد شاعران آشنای خویش یا همشهریان خود در دربار می‌رفتند و مدتی را تحت حمایت وی می‌گذراندند و سپس با معرفی ایشان و یا متنفذین دیگر، نه تنها وارد دستگاه می‌شدند بلکه گاهی مقامی فراتر از معرف خویش می‌یافتند (رضوی، ۱۳۷۶: ۳۲۹). علاوه بر شعرا و ادیبان، دانشمندان بسیاری نیز از ایران به امید حمایت دستگاه تیموریان جلای وطن می‌کردند. به گواهی برخی نویسندگان، این‌گونه از کوچ‌ها، از آن‌رو شدت گرفته بود که بسیاری از ایرانیان - شعرا، علما و لشکریان - قانون‌های قدرت و حکومت را، لایه به لایه در برگرفته و در آن نفوذ کرده بودند و به این ترتیب در جذب و حمایت از هم‌وطنان و همشهریان خود، همچون آهن‌ربا عمل می‌کردند. شعرای چون طالب آملی، کلیم کاشانی، عرفی شیرازی، قدسی مشهدی، غزالی مشهدی، رکنای کاشی و ... را از این قبیل دانسته‌اند (همان: ۲۶۹). اکبر شاه به‌طور رسمی مقام ملک‌الشعرایی را به وجود آورد و جالب اینکه نخستین ملک‌الشعرا دربارش، غزالی مشهدی بود. این‌گونه روابط فرهنگی و نشست و برخاست شاهان و شاهزادگان با شاعران، به حدی بود که برخی از آن حاکمان، خود به سطح شاعر و ادیب و ناقد ادبی رسیده بودند (حالت، ۱۳۴۶: ۳۱۱). نقل است بعد از آنکه شیرخان بر همایون شاه پیروز شد، همایون به استمداد، شعری برای شاه طهماسب سرود و فرستاد:

دشمنم شیر است و عمری پشت بر من کرده بود
حالیا از روی خصمی روی بر من کرده است
دارم اکنون التماس از شه که با من آن کند

آنچه با سلمان، علی در دشت ارژن کرده است (غلام محمد، ۱۳۷۸: ۱۲۴).

وفور شاعران ایرانی، به‌ویژه شاعرانی که در دوره صفوی به هند می‌آمدند و قریب به اتفاق ایشان شیعیانی معتقد بودند، خود یکی از عوامل مؤثر در تبلیغ و گسترش تشیع در هند بود. به‌ویژه که این شاعران اغلب از افاضل و فرهیختگان بودند و نفس شیعه‌مذهب بودن چنین شخصیت‌های ارجمندی، خود تبلیغی برای شیعه بود. علاوه بر این، سرریز کردن عقاید شیعی و محبت شاعران ایرانی در اشعارشان، خود مروج ولایت اهل بیت بوده است؛ علی‌الخصوص که این محبت در جامه زیباترین و بهترین زبان و بیان در می‌آمد. وانگهی در روزگاران پیشین و در فقدان وسایل ارتباطی پیشرفته، شعر و سخن، مهم‌ترین و ای‌بسا تنها وسیله تبلیغی بوده است. به این موارد باید این نکته را نیز اضافه کرد که شاعران مهاجر این دوره، سردمداران مکتب هندی (اصفهانی) بودند و از مهم‌ترین شاخص‌های این سبک، مردمی و عامه‌پسند بودن زبان و

مضامین شعری است. ناظر بر این نکته، محبت و عشق به اهل بیت توسط اشعار شاعران، نفوذی گسترده و عمیق با توده مردم فارسی‌دان شبه‌قاره نیز برقرار می‌کرده است.

شاعران در دربار تیموریان

یکی از اسناد و آثار مهم تاریخی، در موضوع عملکرد امپراتوری مغولان در دوره اکبر شاه کبیر، کتاب اکبر نامه است که سومین جلد آن موسوم به آیین اکبری است. این کتاب ارزشمند تاریخی توسط شیخ ابوالفضل بن مبارک معروف به ابوالفضل علامی تاریخ‌نگار و منشی اول و معتمد اکبر شاه یکم، بزرگ‌ترین پادشاه گورکانی هند نوشته شده است و در آن اطلاعات دقیق و جزئی از این دوران ثبت است. از جمله این معلومات یک فهرست از مجموع شعرای دربار شاه است که در آن به نام بیش از پنجاه نفر از شاعران، با اصالت ایرانی برخورد می‌کنیم؛ پنج نفر از اصفهان، سه نفر از کاشان و ... شاعران دیگری از نیشابور، قزوین، گیلان، ساوه، قم، همدان، مرند، شیراز، قاین، ری، مشهد، سبزوار، تبریز و ... دیگر شهرها (مبارک، ۱۳۸۵: ۱۶۷-۱۸۳). اگر اصالت شاعران را از روی ایران امروزی، فراتر برده و مثلاً شاعران خراسان بزرگ (افغانستان امروزی) و ماورای جیحون را نیز که جزو ایران بزرگ فرهنگی محسوب می‌شوند، اضافه کنیم، این فهرست تعداد بیشتری خواهد یافت. قابل توجه است که این فهرست تنها مربوط به شاعرانی است که فقط در زمان اکبر شاه یکم به دستگاه شاهی وارد شده‌اند. همچنین باید در نظر داشت که در همین زمان، تعداد انبوهی از شاعران یا در انتظار ورود به دربار بوده و یا از ساکنان حاشیه‌ی دربار، در شهرها بوده‌اند که عده‌ی اخیر بی‌شمارند (افشار، ج ۳، ۱۳۶۱: ۱۳۰-۱۳۵). در ادامه، ترجمه احوال چند شاعر را که در دوره تیموریان هند، از ایران به شبه‌قاره کوچ کردند، به‌عنوان نمونه می‌آوریم تا آشنایی مختصری صورت گیرد.

عرفی شیرازی

جمال‌الدین، محمد بن زین‌العابدین در شیراز به دنیا آمد. از آنجا که پدرش در دارالایالت شیراز منصب بالایی داشت و در آن زمان چنین مناصبی که به دوایر مذهبی مربوط نبودند، به «عرف» مشهور بودند، عرفی تخلص می‌کرد. وی در انتخاب این تخلص نوعی تبحر نیز به خرج داده چرا که شاعران آن زمان معمولاً مشاغل سطح پایینی چون قصاب و نجار و نانوا و ... داشتند و عرفی با این تخلص جایگاه اجتماعی خود را نیز به رخ می‌کشیده است. عرفی علاوه بر علوم رسمی و ادبی، فن نقاشی را نیز به نیکی می‌دانست. بعضی گفته‌اند غائبانه عاشق شاهزاده سلیم

گشته و روانه هند شد. عرفی در آنجا به نزد فیضی، شاعر مشهور رفت. سپس خود را به نزد ابوالفتح گیلانی که با او هم‌مذهب و هم‌وطن بود رسانید و به وسیله او ترقی شایانی کرد. عرفی پس از مرگ ابوالفتح به دستگاه «خان خانان» پیوست و جزو درباریان وی قرار گرفت. در آنجا به رقابت با کسانی چون نظیری نیشابوری، شکیبی اصفهانی و ظهوری پرداخت و مدارج رشد و کمال بیشتر را طی کرد. نقل است که عرفی تنها در قبال یک قصیده، هفتاد هزار روپیه هندی از خان خانان صله گرفت. معروف است که عرفی چه در اخلاق فردی و چه در شعر، بسیار مغرور و خودستا بود و حتی نام استادان سلف را به تحقیر می‌برد:

انصاف بده بوالفرج و انوری امروز بهر چه غنیمت نشمارند عدم را
بسم‌الله از اعجاز نفس جان ده‌شان باز تا من قلم اندازم و گیرند قلم را

یا

نازش سعدی به مشت خاک شیراز از چه بود گر نمی‌دانست باشد مولد و منشای من
وی از اینگونه تفاخرهای شاعرانه بسیار دارد. از دیگر مصادیق غرور او این است که عرفی از آنجاکه دلباخته شهزاده سلیم بود به‌غیراز خان خانان، تنها به آستان سلیم می‌رفت و چندی نیز در خدمت و مدح وی روزگار گذرانید. نهایتاً در اوج شهرت و نعمت در دربار سلطان سلیم در ۹۹۹ هجری در ۳۶ سالگی وفات یافت. آورده‌اند که وی بر اثر مسمومیت با زهر درگذشت. برخی این کار را به حاسدان وی مربوط می‌دانند و برخی نیز سبب آن را اظهار عشق بی‌پرده‌اش، به شاهزاده سلیم و خشم وی بر عرفی عنوان می‌کنند. گویند که این شعر وی، صورت وقوع یافت:
به کاوش مژه از گور تا نجف بروم اگر به هند هلاکم کنی و گر به تبار
چرا که او را پس از مرگ در لاهور دفن کردند اما بعدها به دستور یکی از بزرگان، استخوان‌هایش را به اعزاز از گور درآورده و به نجف بردند (شبلی، ۱۳۷۲: ۶۶-۷۴).

صائب اصفهانی (تبریزی)

صائب تبریزی را بزرگترین شاعر شاخه اصفهانی مکتب هندی می‌خوانند و برخی نیز چون شبلی نعمانی، شعر و شاعری در ایران را بر وی ختم می‌دانند (همان: ۱۵۸). تبار وی از خاندانی توانگر در تبریز بود. به دستور شاه‌عباس، پدرش که بازرگان بود به اصفهان کوچید. ولادت صائب در تبریز است اما در اصفهان نشو و نما یافت و به همین سبب، هم به تبریزی و هم به اصفهانی مشهور است. صائب فردی مذهبی بود و در آغاز جوانی، به حج و عتبات رفت و در اظهار عقیده

خود شعری نوشت که این یکی از ابیات آن است:

لله الحمد که بعد از سفر حج صائب عهد خود تازه به سلطان خراسان کردم
صائب در نزد بزرگانی چون حکیم رکن، مسیح کاشی و حکیم شفایی تلمذ شاعری و ادب
نمود. صائب در دربار صفویان منزلتی یافت. سپس به آوازه نعمات و بخشندگی‌های شاهان
تیموری به هند رفت و خود را به دربار اکبر و جهانگیر رسانید. هنگامی که شاه جهان بر تخت
نشست، یک قطعه ماده تاریخ نوشت و تنها از برای آن دوازده هزار روپیه انعام گرفت. در مورد
چگونگی سفر او به هند معروف است که اگرچه می‌دانست به سبب حرمت شاعری‌اش، در هند
جایگاهی دارد، اما او این شیوه مرسوم را نمی‌پسندید و به وسیله تجارت به‌عنوان بازرگان، به
دهلی آمد؛ اما به‌زودی ارج و مقام ادبی وی معلوم گشت و به مناصب و مقام‌های بالایی در آنجا
رسید. یکی از مهم‌ترین اتفاقات زندگی صائب، دیدار با ظفرخان، حاکم کابل است. به‌قدری روابط
و تعلقات ایشان با هم زیاد شد که به قول شبلی نعمانی نام صائب و ظفرخان توأمان برده
می‌شود. ظفرخان سخت صائب را دوست می‌داشت و صائب نیز شیفته وی گشته بود. لذا مدتی را
در کابل ماند و اشعار مشهور بسیاری گفت که قصیده ماندگار وصف کابل از او، به شهرت رسیده
است، به این مطلع:

خوشا عشرت‌سرای کابل و دامن کهسارش که ناخن بر دل گل می‌زند مژگان هر خارش
(همان: ۱۵۹).

صائب در پیرانه‌سر، با نعمات بسیار، به اصفهان بازگشت و در دربار شاه‌عباس قدر و عزت
فراوان یافت و منصب ملک‌الشعرایی گرفت؛ اما بعدها شاه سلیمان، چندان توجهی به وی
نمی‌کرد. رشته الفت صائب و هند در اواخر عمر نیز به هم بسته بود و گاهی وی شعرهایی برای
امرای هند می‌فرستاد و ایشان نیز صله‌هایی درخور برای او ارسال می‌کردند. نهایتاً در هزار و
هشتاد هجری در اصفهان وفایت یافت و به خاک سپرده شد (همان: ۱۶۲-۱۶۳).

واله داغستانی

علی‌قلی‌خان داغستانی، متولد ۱۱۲۴ در شهر اصفهان است که به «واله» و نیز به شش
انگشتی شهرت دارد و از شاعران بنام قرن دوازدهم محسوب می‌شود. او از بزرگان عهد صفوی
است که در ایام شباب در دستگاه شاه طهماسب دوم خدمت می‌کرد ولی پس از عزل طهماسب،
مدتی فراری و تحت تعقیب بود. دشواری‌های این وضعیت، او را مجبور به مهاجرت به هندوستان

کرد. معروف است که در هنگام یورش نادر افشار به هند، واله در دهلی بود و ناظر این حادثه بوده است، لذا قاعدتاً پیش از این ماجرا به هند رفته بوده است. واله در دربار برهان الملک بهادر که در لکنهو و اوده صوبه‌دار بود، وارد گشت و ترقی یافت. برهان الملک خود اهل نیشابور بود و از آنجا کوچیده بود. واله هم در ترکی و هم در فارسی دیوان اشعار دارد؛ اما مهم‌ترین اثر او «ریاض الشعرا» یکی از تذکره‌های مهم شاعران فارسی‌زبان است که شرح حال و نمونه شعر حدود دو هزار و پانصد تن در آن ثبت شده است (گلچین معانی، ۱۳۴۱: ۶۹۲-۷۰۲).

نتیجه

اگرچه مهاجرت ایرانیان به هند پیشینه‌ای دور و دراز دارد اما به‌طور جدی و رسمی از قرن هفتم هجری آغاز شده است. این مهاجرت‌ها علل و عوامل مختلفی داشته که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان چنین نام برد: اوضاع نابسامان، جنگ‌ها و حملات بیگانگان به ایران، شورش‌های داخلی، فشارهای سیاسی و اجتماعی بر گروه‌های خاص؛ انگیزه‌ها و عوامل مادی و اقتصادی؛ انگیزه‌های دینی و مذهبی؛ چه به جهت تبلیغ و چه برای رهایی از فشارها و آزار عقیدتی؛ انگیزه‌های فرهنگی، علمی و ادبی. پادشاهان و امرا و بزرگان هندی نیز از مهاجران ایرانی استقبال می‌کرده‌اند. این مسئله هم به سبب استفاده از جنبه تبلیغی بوده است و هم به دلیل سخاوت و مهمان‌نوازی ایشان به حیث میزبان. این پذیرش و استقبال به‌گونه‌ای بوده که بسیاری از مهاجران -به‌ویژه مهاجران فرهیخته- عملاً جذب دستگاه دیوانی و دربار پادشاهان می‌شدند و به مناصب و مقام‌های مهمی از لحاظ اجتماعی و سیاسی و نعمات و منافع فراوانی از لحاظ اقتصادی دست می‌یافتند. حتی بسیاری از ایشان تا پایان عمر خود در هندوستان ماندگار می‌شدند و بعضاً فرزندان و خاندان ایشان نیز ساکن هند می‌ماندند. از آنجا که قریب به اتفاق مهاجرانی که از ایران به‌سوی شبه‌قاره می‌آمدند شیعه مذهب بودند، این مهاجرت‌ها مهم‌ترین عامل معرفی و گسترش تشیع در هند محسوب می‌شود. رشد و گسترش جدی مذهب تشیع و گرایش بومیان هند به آن، توسط مهاجرانی به وجود آمده که از منطقه ایران بزرگ فرهنگی به‌طور عام و ایران امروزی به‌طور خاص به شبه‌قاره آمدند. این مهاجران را که در تبلیغ و توسعه مذهب شیعه در هند نقش اساسی داشته‌اند، می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: سادات، علمای دینی، صوفیان و عرفا و نیز شاعران و ادبا. سادات در طول قرون متمادی، چه به‌صورت انفرادی و چه گروهی، قدم به هندوستان گذاشتند و اغلب در مسیر جست‌وجوی پناهگاهی مناسب و امن، در گریز از فشارهای

سیاسی و عقیدتی به هند روی آورده‌اند. از مشهورترین و قدیمی‌ترین این گروه از سادات، سادات بارهه یا دوازده‌گانه‌اند که در مناطق «مظفرنگر» زندگی می‌کرده‌اند. سادات بارهه - و نیز دیگر سادات - از احترام و نفوذ فراوانی برخوردار بوده و به مناصب حکومتی نیز دست یافتند. ایشان در پذیرش و ورود شیعیان به مناصب حکومتی هند، تأثیر فراوان داشتند و گاهی خود در مناطقی از هند به قدرت رسیدند. دیگر گروه تأثیرگذار در توسعه تشیع در هند علمای دینی ایرانی هستند. ایشان به دعوت حکام محلی مسلمان یا سادات و یا به اراده خود، به قصد تبلیغ به هند روی آورده‌اند. این گروه که اغلب شیعه‌مذهب بوده‌اند به اعتبار دانش و نفوذشان، تأثیر بسیاری، هم در نهادهای قدرت و هم در مناظرات مذهبی عقیدتی با علمای مذاهب دیگر نهاده‌اند. اگرچه تحقیقات کافی درباره این علما صورت نگرفته اما تلاش‌های ایشان در گسترش تشیع در هندوستان را می‌توان در رساله‌های ردیه علمای سنی مذهب هند، مشاهده کرد.

عرفان و تصوف، خود از نقاط مشترک فرهنگ و آیین هندو و اسلام است؛ اما عرفان اسلامی در هند یک پدیده وارداتی است که می‌توان از قرون اولیه اسلامی رد آن را پیگیری کرد؛ اما نکته جالب‌توجه این است که پدیده مهاجرت صوفیه ایران و هند یک مسئله دوسویه و پویا بوده است و از هر دو سو، عرفای بسیاری به مناطق یکدیگر در سفر و هجرت بوده‌اند. به‌ویژه صوفیان خراسان بزرگ - افغانستان و ماوراءالنهر کنونی - از کسانی بوده‌اند که مهاجرت‌های بسیاری به شبه‌قاره داشته‌اند. بنیان‌گذاران بیشتر سلسله‌های صوفیانه اسلامی در هندوستان، از ایران به‌ویژه خراسان بزرگ بوده‌اند. صوفیان اگرچه عمدتاً در زمینه مذهبی تسنن قرار می‌گیرند لکن به سبب مشرب عرفانی و اعتقاد و علاقه عموم‌شان به علی (ع) و امام حسین (ع) به طور خاص و اهل‌بیت به‌طور عام، نزدیکی بسیاری با شیعیان داشته‌اند. امام علی در تمام فرق صوفیه قطب معنوی و باطنی محسوب می‌گردد و جایگاهی بی‌بدیل دارد. محبت امام علی و اهل‌بیت در اکثر فرقه‌های صوفیه هندی نیز مشاهده می‌شود و ایشان چه به وسیله تعلیمات، چه با اشعار و آوازه‌ها و چه با آیین‌هایی چون سرود و سماع، در اشاعه و تبلیغ محبت و عشق اهل‌بیت و به‌تبع آن تشیع، سهمی پر رنگ داشته‌اند. این محبت و ارادت به حدی بوده است که بسیاری از شاخه‌ها و فرق صوفیانه در هند، به مذهب تشیع گرویده‌اند. مشهورترین فرقه‌های صوفیانه در هند عبارت‌اند از چشتیه، سهروردیه، کبرویه، قلندریه، نقشبندیه، مداریه، شطاریه، نعمت‌اللهیه و... که هر کدام از این‌ها کمابیش در گسترش ارادت و علاقه به اهل‌بیت نقش داشته‌اند؛ به‌ویژه سلسله‌های چشتیه، سهروردیه، قلندریه و نعمت‌اللهیه؛ اما یکی از مهم‌ترین و جدی‌ترین گروه‌هایی که با مذهب

تشیع در هندوستان، به‌خصوص در دوره تیموریان پیوند خورده‌اند گروه شاعران و ادبای ایرانی است. قریب به‌اتفاق شعرا و ادبای مهاجر از ایران در دوره تیموریان هند شعرای شیعه‌مذهبی بوده‌اند که یا به امید بهره‌مندی از سخاوتمندی و انعام شاهان ادب‌دوست تیموری هند و یا بعضاً برای پناهجویی و فرار از تنگناهای سیاسی و اجتماعی به هند روی آورده بودند. هجرت و کوچ شاعران ایرانی تبار به شبه‌قاره، در دوره شاهان تیموری به اوج خود رسید. به‌طوری‌که می‌توان گفت تأسیس و شکل‌گیری مکتب هندی در ادبیات فارسی به وسیله همین شعرا و بر اثر همین مهاجرت‌ها صورت گرفت. شاعران و ادبای فرهیخته شیعه‌مذهب، با بزرگ‌ترین سلاح تبلیغی یعنی سخن، هم در دربارها و کانون‌های قدرت و هم در میان مردمان اهل ادب و فرهنگ، در ترویج و گسترش مذهب تشیع تأثیر فراوانی به‌جای گذاشتند. شاعران مهاجر از ایران به‌ویژه شاعران معتقدی چون صائب تبریزی با استفاده از مقام و ارجمندی ادبی خود توانستند از بهترین مبلغان تشیع باشند. اشعار مدحی ایشان در وصف اهل‌بیت دهان به دهان و سینه‌به‌سینه در میان حاکمان و مردمان و اهل تصوف هندی می‌چرخید و تشیع را تقویت می‌کرد. این شاعران شیعه‌مذهب در دربارهای شاهان تیموری به مناصب و قدرت بالایی دست پیدا می‌کردند و با دعوت هرچه بیشتر شعرا و علمای شیعه‌مذهب دیگر از ایران به هند، بنیان‌های مذهب تشیع را در آن مناطق مستحکم می‌ساختند. شیعیان ایران عملاً قرن‌ها بر علم و ادب و فرهنگ هندی فرمانروایی می‌کردند.

منابع و مأخذ

۱. آزاد، محمدحسین، دربار اکبری، پاکستان: لاهور، سنگ میل پابلیشرز، بی تا.
۲. احمد، عزیز، تاریخ تفکر اسلامی در هند، مترجمان نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، تهران، کیهان (با همکاری علمی و فرهنگی)، ۱۳۶۶.
۳. اکرام، شیخ محمد، ارمان پاک، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، کیهان، ۱۳۳۳.
۴. -----، رود کوثر، پاکستان: لاهور، اداره ثقافت اسلامی، سعادت پریس، ۱۹۹۷.
۵. ارشاد، فرهنگ، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵.
۶. افشار یزدی، محمود، افغان نامه، جلد سوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۷. تاراچند، پیوندهای تمدن و فرهنگ هند و ایران، ترجمه پرویز مهاجر، تهران، مجله سخن، دوره ۱۵، شماره ۱، ۱۳۴۳، صص ۳-۱۰.
۸. حالت، ابوالقاسم، شاهان شاعر، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۴۶.
۹. حکمت، علی اصغر، از همدان تا کشمیر، تهران، فصلنامه یغما، شماره ۸، ۱۳۳۰، صص ۳۳۷-۳۴۳.
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه (با تجدیدنظر و اضافات)، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.
۱۱. -----، جستجو در تصوف ایران، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۱۲. سنجر کاشانی، محمد هاشم بن حیدر، دیوان سنجر کاشانی، به تصحیح حسن عاطفی و عباس به نیا، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
۱۳. شبلی نعمانی، شعرالعجم، ترجمه سیدمحمد فخرداعی گیلانی، ج سوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۲.
۱۴. شیمل، آنه ماری، ادبیات اسلامی هند، ترجمه یعقوب آژند، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۱۵. صبا، محمد مظفر حسین، تذکره روز روشن، به تصحیح و تحشیه محمدحسین رکن زاده آدمیت، تهران، انتشارات کتابخانه رازی، ۱۳۴۳.
۱۶. عباس رضوی، سید اطهر، تاریخ تصوف در هند، جلد اول، ترجمه منصور معتمدی،

- تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰.
۱۷. ———، شیعه در هند، جلد اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.
 ۱۸. غلام محمد، سلاطین و امرای شعر فارسی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تابستان ۱۳۷۸، شماره ۱۵۰، صص ۱۱۷-۱۴۲.
 ۱۹. فرشته، ملامحمدقاسم، تاریخ فرشته یا گلشن ابراهیمی، پاکستان: لاهور، سنز لمیتد پابلیشرز (ادبی مارکیت)، بی تا.
 ۲۰. کاظمی، سید کفایت، حضرت لعل شهباز قلندر، پاکستان: لاهور، مغل حویلی اردو بازار، ۱۹۷۸.
 ۲۱. گلچین معانی، احمد، نادرشاه و جنگ کرنال، مجله سخن، تهران، دوره سیزدهم، شماره ۶ و ۷، ۱۳۴۱، صص ۶۹۲-۷۰۲.
 ۲۲. مبارک، ابوالفضل علامی، اکبرنامه، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.
 ۲۳. مخفی، زیب النساء بیگم، دیوان مخفی، تهران، نشر ما، ۱۳۶۲.
 24. Mujeeb, M. The india muslims. London. George Allen and Unwin. 1972.

